

یورش مغولان، رکود علمی و اثر آن بر گسترش تشیع در ایران

مجتبی شهرآبادی^۱

چکیده:

یورش مغولان که با کشتارهای فجیع و ویرانی‌های عظیم همراه بود، تمدن اسلامی را تا آستانه نابودی کامل کشانید. نابودی مراکز علم و دانش، کتابخانه‌ها، کشتار دانشوران و طلاب، مهاجرت و گریز بسیاری از ایشان به اکناف و اطراف دنیای اسلام دور از چپاول مغول گوشه‌ای از ضربات این بلیه‌ی تاریخی محسوب است. از دیگر سوی با اتمام سیل ویرانگر فتوحات مغولی و در سایه‌ی تساهل مذهبی مغول و البته برافتادن تسلط مذهبی خاندان عباسی و فروماندن مذهب اهل تسنن از پشتیبانی بی‌شرط و قید دستگاه خلافت، مذهب تشیع به فرصتی تاریخی دست یافت تا آزادانه در معرض تبلیغ و نشر قرار گیرد. در کنار تمام عللی که بر گسترش تشیع در این عهد عنوان شده‌اند، بر نقش مناظرات آزاد مذهبی میان ارباب مذاهب و پیروزی علمای شیعی در برابر رقیبان اهل سنت خویش در پرتو دانش و منطق، خاصه در منابع شیعی تاکید رفته است. این نوشته با صحنه گذاشتن بر چنین روندی در پی آن است که نشان دهد، ضربات جبران‌ناپذیر مغول بر بنیان‌های دانش و مراکز پژوهش و مدارس و ویرانی شهرها و مراکز تمدنی، فضایی از رکود علمی پدید آورد که قربانیان اصلی آن جامعه‌ی علمی اهل سنت و اسماعیلیان بودند. جامعه‌ی تشیع اما تیزبینانه با نزدیکی به حاکمیت مغولی و اظهار ایللی و مصون ماندن از هم‌پاشیدگی کامل، نیز حتی‌المقدور، مشارکت یا سهمیم شدن در قدرت، خود را تا حد زیادی از این فروپاشی رهانید. تاکید این مقاله نیز به واقع بر آن است که در گسترش تشیع در این عهد در میان تمام اسباب دیگر این رکود علمی جامعه را نادیده نباید گرفت.

کلیدواژه‌گان: مغول، تشیع، مناظرات مذهبی، کانون‌های علمی فرهنگی، رکود علمی

مقدمه:

روزگار فرمانفرمایی مغولان را در ایران، نقطه‌ی عطفی در تاریخ ایران می‌دانند. یورش مغولان نه فقط از باب ویرانی‌ها و کشتارهای عام که اثرات دفعی آن به شمار می‌رود، که از منظر اثرات دیرپای خویش بر روند تاریخ اجتماعی، فرهنگی و مذهبی ایران مصداق نقطه عطف در تاریخ ایران محسوب می‌شود. در این میان رسمیت کوتاه مدت تشیع در ایران، از این باب که نشانی بر سر برافراشتن مذهب تشیع پس از قرن‌ها، از زاویه تقیه است و نیز بدین سبب که پیش‌درآمدی است بر رسمیت نهایی این مذهب در ایران عصر صفوی، اهمیتی صد چندان دارد.

^۱ کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، Mojtabashahrabadi1363@gmail.com

در بررسی علل و اسباب رشد و گسترش بی سابقه تشیع در این عصر و خاصه رسمیت آن در دوره اولجایتو سخن بسیار رفته است. صرف نظر از دلایل سیاسی که برای گرایش اولجایتو به تشیع ذکر شده است، بیش از هر سبب دیگر به موضوع تساهل مذهبی و آزادی مناظرات علمی اشارت رفته است. تحلیل گران شیعی بیش از همه بر این نکته پای فشرده اند که در پی آزادی مناظرات مذهبی، علمای مذاهب مختلف به مباحثه های علمی و تالیف و تصنیف اصول خویش پرداختند و قوت و ضعف مذاهب نمایان گشت. با این کار گرایشی پایدار می ماند که برگرفته از تفکر و بحث علمی باشد و در این میان آن که در سایه تعقل و جدال علمی پیروزی می یافت، تشیع بود. در تسامح مذهبی مغولان و مناظرات آزاد علمی در این عهد جای شبهه نیست. آنچه در این تحلیل نادیده مانده است، بررسی شرایط و امکانات و داشته های طرفین است در حین بحث و جدل. در این گونه نگاه، ویرانگری ها و قتل و غارت های مغولی از نظر دور می ماند و فراموش می شود که یورش های مغولان بضاعت یکی از طرفین (اهل سنت) را تا چه پایه تحلیل برده بود. این پژوهش بر آن است که با تحلیل شرایط تاریخی، اجتماعی و علمی این عهد نشان دهد که پایگاه های علمی و جامعه ی علمی اهل سنت در این ترک تازی تاریخی به مراتب بیش از جامعه ی علمی و فرهنگی شیعیان در معرض غارت و انهدام واقع شده است. بنابراین شاید بتوان گفت که چنین مناظراتی از آن جا که در شرایط برابر روی نداده اند البته مصداق تام و تمامی برای نشان دادن مناظرات آزاد و کاملاً علمی و عقلانی نمی توانند بود. بنابر آنچه آمد، می توان گفت که در گسترش تشیع در روزگاران مغول، رکود علمی این عهد را نیز نادیده نباید انگاشت.

برای نشان دادن صحت چنین ادعایی، این پژوهش نخست مراکز اصلی علمی و فرهنگی پیش از یورش مغول (ماوراءالنهر، خراسان و بغداد) که عموماً به اهل سنت متعلق بوده اند را بررسی و حملات مغول بر این مراکز و مدن را به اختصار مرور و اثر این یورش ها را بر رکود و واپس ماندگی عمومی علمی و فرهنگی جامعه نشان می دهد. سپس با واکاوی رفتار و موضع شیعیان نسبت به دستگاه مغولی حاکم و بررسی مرکز علمی- فرهنگی ایشان (حله) شرایط و امکانات علمای شیعه ای امامی را برای تبلیغ و نشر مذهب خویش و برگزاری چنین مناظراتی در معرض دید می گذارد. فرض بر آن است که یورش مغولان و ویرانگری های ایشان فضایی از رکود و جمود علمی پدید آورد که قربانیان اصلی آن رقیبان مذهب شیعه ای امامی بودند که این فضا می توانسته بر روند مناظرات علمی مذهبی و گسترش تشیع تاثیرگذار باشد.

کانون علمی ماوراءالنهر و خراسان

ماوراءالنهر: در اواخر سده اول هجری به تصرف مسلمانان درآمد و اسلام براساس مذهب سنت در آن قبول عام یافت و مردم آن منطقه به علوم اسلامی روی آوردند (غفرانی، ۱۳۸۳: ۱۸۹). اگرچه بیشتر شهرهای ماوراءالنهر با آمدن اسلام رشد کردند اما هیچ یک به عظمت بخارا نرسیدند. در تاریخ بخارا از تعداد زیادی از مدارس یاد شده است. شهرت علما و رونق مراکز علوم در بخارا چندان بود که این شهر را مهد اسلام و قبه‌الاسلام (نرشخی، ۱۳۵۱: ۷۷) می‌خواندند. مقدسی در توصیف آن می‌نویسد: «توده مردم با فقه و ادبیات سر و کار دارند... آن‌جا مرکز دانشمندان است» (مقدسی، ۱۳۶۱/ج ۲: ۴۰۶). جوینی در معرفی بخارا می‌نویسد: «از شهرهای شرقی، بخارا قبه اسلام است. شهر به نور علما و فقهای نورانی آراسته و اطراف نیز از بزرگان اندیشمند انباشته است». (جوینی، ۱۳۶۲: ۷۲).

خراسان: در عهد اسلامی خراسان در مجموع از بزرگترین و پیشروترین کانون‌های فرهنگی و علمی جهان اسلام به شمار بوده است. بر طبق نظر پطروشفسکی، اولین مدارس اسلامی نیز در خراسان ایجاد شده‌اند (پطروشفسکی، ۱۳۵۴: ۱۰۱). تا پیش از تاسیس مدارس نظامیه در سده‌ی پنجم هجری، در خراسان از تعداد زیادی مدارس در منابع نام برده شده است. کسای، تنها در نیشابور پیش از حمله مغول به نام بیش از بیست مدرسه مختلف اشاره می‌کند. (کسای، ۱۳۶۸: ۱۱۰).

در اهمیت این دو کانون بزرگ علمی جهان اسلام همین بس که «اگر دانشمندان عصر عباسی را از نظر بگذرانیم به انبوهی از اسامی خواهیم رسید با عناوین: بلخی، نیشابوری، مروزی، خوارزمی، بخاری، سمرقندی، هروی، بیهقی و بستی. از این اسامی به آسانی به مراکز اصلی علمی این عهد پی خواهیم برد» (مکی، ۱۳۸۳: ۳۲۱).

یورش اول مغول؛ ویرانی و کشتار عام در ماوراءالنهر و خراسان

ابن اثیر می‌نویسد: «بلا چون ابری که باد دنبالش کند صاعقه‌آسا از حدود چین و بلاد ترکستان و کاشغر و بلاساغون و سمرقند و بخارا و خراسان و ری و همدان و آذربایجان و اران را درنوردید و ویران کرد و کشت و در کمتر از سالی جز آوارگانی اندک کسی جان به در نبرد» (ابن اثیر، ۱۳۵۵/ج ۱۲: ۳۶۰).

در سیر حرکت سپاهیان مغول، کمتر شهری را می‌توان یافت که لشکر مغول از آن ویرانه‌ای نساخته باشد. از باب نمونه به چند مورد از روایات یورش به شهرهای فرارود و خراسان اشاره می‌کنیم.

فرارود: در بخارا چنگیز دستور داد آتش در محلات زدند و شهر در عرض چند روز سوخته شد (جوینی، ۱۳۶۲: ۷۵). از یکی که از بخارا گریخته بود، احوال بخارا را پرسیدند. گفت: آمدند، کردند و سوختند و بردند و رفتند. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۸۲). در سمرقند، مغول، شهر را به باد چپاول دادند و بقدر پنجاه هزار مسلمان شهید شدند (منهاج سراج، ۱۳۶۳/ ج ۲: ۱۰۶).

خراسان: در بلخ، تمامت اهل بلخ را بیکبارگی به صحرا آوردند... جمله را بکشتند و آتش در خانه‌ها و محلات زدند و به کلی خراب گردانیدند. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۵۱۹). و مدت‌ها وحوش از گوشت مقتولین خوش عیشی داشتند (جوینی، ۱۳۶۲: ۸۸). در نیشابور، دستور بود که شهر را چنان ویران سازند که بتوان بر روی آن به زراعت پرداخت (جوینی، ۱۳۶۲: ۱۰۷) و مغول، شهر را عالیها سافلها کردند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۴۳).

کانون علمی قلاع اسماعیلی و بغداد

قلاع اسماعیلی: درست است که سقوط اسماعیلیه را جهان تسنن با شادی نظاره کرده است، اما فراموش نکنیم که این گروه از رقبیان شیعیان امامی به شمار بوده و بهره‌ی اضمحلال ایشان در نهایت به شیعیان امامی رسید (بیانی، ۱۳۸۲: ۱۲۲). ذکر اسماعیلیه در این مقال بر دو مبناست: نخست آن‌که، قلاع اسماعیلی از جمله‌ی کانون‌های علمی و فرهنگی ایران در شمار بوده است. اسماعیلیه خاصه در عصر آشوب‌ها، محیطی امن برای علما فراهم ساختند و مامن علما گردیدند (ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۰: ۱۲۹). منهاج سراج درباره محتشم قهستان - شهاب‌الدین - می‌نویسد: «او را دریافتم در غایت دانایی به علم و حکمت و فلسفه، چنانچه در بلاد خراسان مثل او حکیمی در نظر نیامده بود و مجالست او با علمای خراسان بود و علما که به نزدیک وی رسیده بودند جمله را اعزاز فرمود» (منهاج سراج، ۱۳۶۳/ ج ۲: ۱۸۳). از عالمان پناهنده به کانون اسماعیلی اند «خواجه نصیرالدین که اکمل و اعقل عالم بود و پزشکان بزرگوار رییس‌الدوله و موفق‌الدوله» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۹۸۵) که برای ایشان «اسباب فراغت و مطالعه فراهم ساختند» (شوشتری، ۱۳۷۵: ۲۰۴). علاوه از این، چندان‌که می‌دانیم اسماعیلیان از پشتیبانان فلسفه و گرایش‌های عقلانی بوده‌اند. گرایشاتی که در خارج از دژها، طرد می‌شد. سرنگونی اسماعیلیه که حامیان علم و فلسفه بودند و استقرار حکومت بدوی مغول، ضربه مهلکی بر پایه‌های دانش و خردگرایی وارد کرد (عدالت، ۱۳۸۹: ۲۵۶).

بغداد: بغداد پایتخت سیاسی و فرهنگی جهان اسلام و بزرگترین سنگر اهل سنت محسوب بود. بغداد عباسی به لحاظ کثرت مدارس و کتابخانه‌ها و علما زبانزد بوده است. تعداد مدارس و کتابخانه‌های این شهر که در تواریخ بدان اشاره رفته حیرت‌آور است. کسایی در بررسی مدارس بغداد از نظامیه تا مستنصریه، از بیش از چهل باب مدرسه در بغداد نام می‌برد که همگی متعلق به مذاهب اهل سنت بوده و تا سقوط شهر فعال بوده‌اند (کسایی، ۱۳۶۸: ۱۰۴). از کتابخانه‌های بغداد در آستانه هجوم مغول می‌توان از کتابخانه مستنصریه که به قول ابن فوطی صندوق‌های کتاب‌های آن را یکصد و شصت کارگر حمل می‌کردند (ابن فوطی، ۱۳۸۱: ۸۱)، نام برد. کثرت مدارس و کتابخانه‌ها در بغداد چنان بوده است که ابن جبیر گوید: «این سرزمین را در امر تاسیس مدارس شرفی بزرگ و فخری جاودانه است» (ابن جبیر، ۱۳۷۰: ۲۷۹).

یورش دوم مغول؛ ویرانی و کشتار در قلاع اسماعیلی و بغداد

یورش دوم مغولان بر دست هلاکو انجام یافت. در ماموریت وی بر دو کانون تاکید رفته بود؛ قلاع اسماعیلیان و بغداد.

قلاع اسماعیلیان: جوزجانی تعداد این قلعه‌ها را ۱۰۵ باره می‌داند (جوزجانی، ۱۳۶۳/ج ۲: ۱۸۶). بر سیل نمونه به چند روایت از تاریخ‌نگاران این عهد در باب ویرانی قلاع اسماعیلیان اشارت می‌کنیم: لشکر داخل دژ رفتند و به برکندن ساختمان‌ها و اماکن مشغول شدند (جوینی، ۱۳۶۲/ج ۳: ۳۳۸) و درها برکشیدند و ... شهر تاراج کردند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۹۹۱) و محله‌ها و خانه‌ها را به آتش کشیدند و با جاروی نابودی، خاک آن بر باد دادند (جوینی، ۱۳۶۲: ۳۳۹).

بغداد: پادشاه دستور داد اهالی شهر دیوار را خراب کنند (جوینی، ۱۳۶۲: ۳۹۷) و لشکر بیکبار در شهر رفتند و خشک و تر می‌سوختند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳/ج ۲: ۱۰۱۶). سپاهیان مغول به قدری کشتند که از خون کشتگان نه‌ری بر صفت نیل روان گشت (وصاف، ۱۳۷۲: ۳۸). مغول، جمله خزاین بغداد که حصر و عدد آن در حوصله‌ی تحریر قلم و دایره‌ی تقریر بنی‌آدم ننگند، برگرفتند (جوزجانی، ۱۳۶۳/ج ۲: ۱۹۸).

ویرانی عمومی؛ رکود و تنزل علمی در عصر مغول

این مبحث را از دو سویه می‌توان نگریست. سویه‌ی خاص و خرد، و سویه‌ی عام و کلان. در سویه‌ی نخستین نگاه پژوهشگر مستقیماً در خط سیر ایلغارهای مغول به دنبال نهادها و مراکز علمی، آموزشی کشیده می‌شود. ویرانی مدارس و مساجد، به آتش کشیدن کتابخانه‌ها، کشتار عالمان و طالبان علم،

گریز و مهاجرت دانشوران و جز این‌ها. سوبه‌ای که بر اثرات دفعی یورش مغول بر وضعیت علمی جامعه تاکید می‌کند. در نگاه عام و کلان اما، تاکید بر ویرانی و انهدام شهر و شهرنشینی است و فنای مدنیت، امحای یکجانشینی و غلبه‌ی ساختارهای حیات بدوی. به واقع این سوبه بر تاثیرات بلند مدت حمله‌ی مغول بر اوضاع علم و دانش اشارت دارد (رابطه‌ی مدنیت با فرهنگ و دانش). سوبه‌ای که البته هم دیرپاتر است و هم جبران ناپذیرتر.

سوبه‌ی خاص و خرد: در این بخش می‌توان اثراتی که حملات مغول به شکل دفعی بر فعالیت‌های علمی و پژوهشی، کتابخانه‌ها، مدارس، مساجد و زندگی علما و طالبین علم در شهرها داشته است، اشاره کرد.

در فتنه‌ی مغول نه تنها شماری از عالمان با فגיע‌ترین وضعی کشته شدند، بلکه مساجد و مدارس و موقوفات و کتابخانه‌هایی که حاوی کتب بی‌شمار و خزانه‌ی علوم آن روزگار بود نیز دستخوش انهدام و نابودی شد (نقوی، ۱۳۶۷: ۱۶۴). انهدام و نابودی مواریث علم و هنر چندان بود که پرایس می‌نویسد: شهرها نه تنها با خاک یکسان شدند، بلکه آثار هنری گران‌بها نیز نابود گردید. کف ویرانه‌ها با سفالینه‌های خرد شده پوشیده شد، کتابخانه‌ها سوختند و کتاب‌ها را پاره کردند تا اسبان آن‌ها بر روی آن بخوابند (پرایس، ۱۳۵۵: ۸۰). اگرچند گزارش کوتاه مستوفی از برآیند ایلغار مغول مبنی بر آن که اگر تا هزار سال دیگر، هیچ آفتی و بلایی نرسد و عدل و داد باشد، جهان با آن قرار نرود که در آن وقت بود (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۸۲) ابعاد فاجعه را می‌نمایاند اما اشاره به بعض این ویرانی‌ها تصویری روشن‌تر در اختیار می‌گذارد.

«در بخارا منبرها و ربع‌های قرآن را در خندق افکندند و آتش در شهر زدند و مدارس و مساجد پاک بسوخت» (ابن اثیر، ۱۳۵۵/ج ۱۲: ۳۶۶). ذکر ویرانی مساجد شهر از آن روست که مساجد نه فقط محلی برای عبادت که به واقع اولین مکان تعلیم و تربیت و نخستین آموزشگاه‌های اسلامی در شمار بودند (درانی، ۱۳۷۶: ۶۳). بسیار از این مساجد محل تدریس علما و تشکیل حلقه‌های درس و دارای کتابخانه‌های تخصصی بوده‌اند. از این‌گونه بود کتابخانه شهاب‌الدین خیوقی در مسجد جامع شافعیان خوارزم که «شهاب‌الدین خیوقی در جامع شافعیه کتابخانه‌ای که در ماضی و مستقبل زمان مانند آن نباشد، بساخت (نسوی، ۱۳۶۶: ۵۱) کتابخانه‌ای که با حمله مغول، عرضه نابودی گشت.

یاقوت حموی که در بحبویه یورش نخست مغول به مرو از آن شهر گریخت می‌نویسد: «در شهر ده خزانه از کتب وقفی وجود داشت (یاقوت، ۱۳۸۰/ج ۵: ۲۸). همو می‌گوید که مانند این کتابخانه‌ها را در

جهان ندیده است (همانجا). از پس حمله مغول به مرو کتابخانه‌های آن که مایه‌ی فخر اسلام بود، طعمه آتش شد (نقوی، ۱۳۶۷: ۱۵۸). در فتح بغداد کتابخانه‌ها و گنجینه‌هایی که طی قرن‌ها فراهم شده بود، غارت شد و هزاران جلد کتاب در آتش سوخت. چنین است سرنوشت کتابخانه مسعود بیگ در بخارا، کتابخانه‌های بلخ و نیشابور و غزنی و... (متانی، ۱۳۸۷: ۳). اشارت به کتابخانه‌ها بی نام بردن از کتابخانه‌ی اسماعیلیان الموت ناتمام است. جوینی که در رکاب هلاکوخان بوده است می‌نویسد: «به حکم علاقه بررسی کتابخانه‌ای که شهرت آن در چهارگوشه‌ی جهان پراکنده بود، به پادشاه عرض کردم که نمی‌توان کتاب‌های گران‌بهای الموت را ضایع کرد. پادشاه دستور داد تا به بررسی رفتم. آن‌چه از قرآن‌ها و کتاب‌های نفیس یافتیم به مثابه بیرون آوردن زنده از درون مرده بیرون کشیدم... باقی مانده یعنی آن‌چه را متعلق به گمراهی و بیراهی ایشان بود... سوزاندم» (جوینی، ۱۳۶۲: ۳۸۹-۳۸۸). اگرچه نمی‌توان از خدمت جوینی در حفظ گوشه‌ای از میراث علمی الموت چشم پوشید اما به راستی چه گنجینه‌هایی از کتب اسماعیلی در این ایلغار به لهیب آتش جهل مغولان و تعصب مذهبی مسلمین سپرده شده است؟

وضعیت علما را نیز باید از وضع مدارس و کتابخانه‌ها قیاس کرد. چه بسیار علما و اندیشمندان که طعمه‌ی شمشیر مغول شدند یا به ترک دیار و آوارگی، تن دادند.

«شهاب‌الدین خیوقی فقیهی بود مبرز و فاضل و به دانش سرآمد و بر مذهب شافعی صاحب فتوا و از علوم فصاحت و طب و لغت آگاه و... و وی در پنج مدرسه خوارزم منصب تدریس داشت...» (نسوی، ۱۳۶۶: ۵۰). خیوقی در پی حمله مغولان از خوارزم گریخت و عاقبت در نسا بر دست مغولان به قتل رسید (همان، ۵۳). از همین دست بودند شیخ نجم‌الدین کبری که در خوارزم کشته شد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۵۱۶). امام فقیه رکن‌الدین امامزاده و پسرش و قاضی صدرالدین در بخارا (ابن اثیر، ۱۳۵۵/ج ۱۲: ۳۶۷) و بسیاری دیگر.

سوای کشتگان، بسیاری نیز از دانشوران و عالمان حفظ جان خویش را مرجح شمردند و به نقاطی گریختند که ظاهراً دور از ترکتازی مغول بود. شام و مصر و روم از این دست ممالک بودند. اگرچه آغوش این نقاط به روی عالمان گشوده بود اما فراموش نباید کرد که این دانشمندان گریخته به نقاط امن نیز تا سالیان حال گوسفندان زخم خورده از گرگان را داشتند که باقی روزگار را در غربت به دهشت و وحشت سپری ساختند (کسایبی، ۱۳۷۶: ۳۱۱).

سویه‌ی عام و کلان: یورش مغولان ویرانی و اضمحلال در سطحی وسیع و غیرقابل قیاس به همراه آورد. برخی از پیامدهای بلندمدت هجوم و استیلای صحراگردان مغول را چنین می‌توان برشمرد: کاهش چشم‌گیر نفوس، ویرانی شدید شبکه‌های آبیاری، تقویت زیست صحراگردی، قطع تکامل صنعتی و تجاری بلندمدت ایران (ورداسبی، ۱۳۵۶: ۱۶۷-۱۵۹).

ارقام گزافه‌آلود از تعداد کشتکان در ایلغارهای مغول را به صرف خیالپردازی راویان‌شان نمی‌توان نادیده رها کرد. این ارقام بیش از هر چیز اشاره بر میزان عظیمی از کشتار و نابودی دارد که دیگران را به حیرت انداخته است. این ویرانی و انهدام بی‌قیاس از آن رو بود که فتوحات چنگیز نه با وحشیگری خودجوش بلکه با انهدام و نابودی نظام‌مند جمعیت غیرنظامی در یک سلسله از شهرها و متروکه ساختن این شهرها همراه بود (بوئل، ۱۳۸۹: ۱۷۴).

پیامد اسفناک دیگر هجوم مغولان نابودی گسترده‌ی شبکه‌های آبیاری بود که در کشور کم‌آبی چونان ایران حکم شریان اصلی حیات ایرانی را داشتند. شبکه‌هایی که برخی در جریان جنگ نابود می‌شد یا مهاجمین برای محروم ساختن مردم مورد هجوم، آن را منهدم می‌کردند. پیامد فاجعه‌بار از میان بردن شبکه‌های آبیاری بر کشاورزی، تجارت و ادامه‌ی حیات و مدنیت خارج از حد قیاس است. عنصر مهم دیگری که در یورش مغولان بایست به حساب آورد، ضربات هولناک آن به شیوه‌ی زیست ثابت (شهری، روستایی) و تقویت زندگانی صحراگردی است. یورش مغول تعادل جمعیت کشور را به شکلی اسفبار به سود زندگانی بدوی و صحراگردی تغییر داد.

از مجموع آن چه بدان اشارت رفت، می‌توان تا حدی میزان اثرات ویران‌گر یورش مغول را بر بنیان مدنیت چون صنعت، تجارت و علم و فرهنگ دریافت. ویرانی شهرها بدان پایه بوده است که سال‌ها بعد، خواجه رشیدالدین می‌نویسد: ممالک، از ده، یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۱۵۲۸).

این ویرانی و متروک ساختن شهرها از آن باب اهمیتی صد چندان می‌یابد که فرهنگ اسلامی، پرورش یافته شهرهاست. گسترش شهرها در سرزمین‌های اسلامی زمینه‌ی اساسی پیدایی نهضت فکری و فرهنگی در اعصار اسلامی بوده است. گویی شهر و فرهنگ همزاد یکدیگر بوده‌اند (مکی، ۱۳۸۳: ۳۲۱). انهدام شهرها و تسلط تفکر صحراگردی که در آن نه تاسیسات معتبر علمی یافت می‌شود، نه فرصتی برای تحقیق علمی فراهم است و نه علاقه‌ای بدان وجود دارد، ضربه‌ای مرگبار بر پیکره علم و فرهنگ در سرزمین‌های اسلامی مورد هجوم وارد ساخت. روندهای تاریخی ناشی از این ایلغار چونان ضربه

شدید و درازمدت بر کشاورزی و سقوط اقتصادی، همگی به افت درازمدت تولید و درآمد اجتماعی منجر شد. براین اساس به سبب کاهش شدید ثروت عمومی، صرف بقای جامعه به چالشی بزرگی بدل شد (عدالت، ۱۳۸۹: ۲۵۶). آشکار است که در چنین موقعیتی پژوهش علمی تا چه حد تنزل می‌یابد و در درجات بسیار پایین‌تری از اولویت اجتماعی می‌ایستد. این رکود علمی بدان حد چشمگیر است که ابن خلدون درباره آن چنین می‌گوید: دانش‌ها تا روزگاری که تمدن و عمران در ایران و بلاد آن چون خراسان و ماوراءالنهر بود، مستقر بود، ولی همین‌که شهرهای مزبور ویران شد... دانش هم به کلی از این کشور رخت بر بست زیرا زندگی بادیه نشینی بر آن نواحی چیره گردید (ابن خلدون، ۱۳۶۶/ج ۲: ۱۱۵۲). ابن بطوطه نیز از این دست آگاهی‌ها فراوان در اختیار می‌گذارد. چنان‌که در باب بخارا، یک قرن پس از ایلغار مغول می‌نویسد: «مساجد و مدارس ویران و مردمش به خاک مذلت نشسته‌اند. امروز در این شهر کسی نیست که نصیبی از علم یا عنایتی بدان داشته باشد.» (ابن بطوطه، ۱۳۵۹/ج ۱: ۴۱۴). همو در باب بغداد می‌نگارد: «بیشتر مدارس به ویرانی افتاده‌اند» (همان، ۲۴۱) و ادامه می‌دهد: «این خود مایه شگفت است که چنان شهری به چنین روزی افتاده باشد» (همان، ۲۴۴).

موضع شیعیان در برابر مغولان

پیش از ورود به این بحث توضیح یک نکته به عنوان پیش درآمد اهمیتی اساسی دارد. نکته‌ای که بی‌توجهی بدان سبب کژخوانی تاریخ این عهد خواهد بود و این نکته آن است که مغولان به همه مذاهب و فرق به یک چشم می‌نگریستند و اصلاً با دید جانبداری از یک عقیده و مذهب به تضعیف و از بین بردن مذهب دیگر نپرداختند. بنابر این آسیب دیدگی شدید جامعه‌ی علمی اهل سنت را به پای تعصبات مذهبی مغولان یا انتقام کشی ایشان از اهل سنت یا جانبداری ایشان در دوره تهاجمات-شان از شیعیان نبایست گذاشت.

در حالی که طوفان هجوم مغول شرق اسلامی را در هم می‌نوردید و فی‌المثل در خراسان به قول نسوی، «القصة تاتاران تمامت خراسان را پایکوب ساختند و به جاروب تاراج رفتند» (نسوی، ۱۳۶۶: ۵۴) و «از کنار جیحون تا در اصفهان بل تا اقصای ابخاز و ازان همه را کشتند و جز اطلال باقی نگذاشتند» (شمس قیس، بی‌تا: ۹)، شیعیان با درک هوشمندانه‌ی موقعیت و با نزدیکی به مغولان، در صدد، حفظ جان و موجودیت و بدر بردن گلیم خویش و خوان و مان خویش از سیلاب مغول و پس از آن همکاری با حاکمیت جدید مغولی و طرح و تبلیغ و نشر و گسترش خویش در جامعه‌ی جدید

مغولی برآمدند. نزدیکی و همکاری که از فتح قلاع اسماعیلی به شکلی آشکار رخ نمود و بیش و کم تا پایان حکومت ایلخانیان پایید.

اگرچند در خلال وقایع خراسان در دوره ی اول حملات مغول، گزارش هایی وجود دارد که سقوط و کشتار شهرهای طوس و نیشابور را به تباری و همکاری تباری چند از سادات و علویان این شهرها منتسب می دارد (ولی زاده، ۱۳۸۳: ۳). اما این رویکرد شیعه را شاید به خصوص در دوران یورش دوم مغول با صراحت و روشنی بیشتری می توان دید.

همان گونه که از این پیش به شرح آمد، دو هدف اصلی در یورش دوم مغولان به ایران، قلاع اسماعیلیان و خلافت عباسیان بود. آشکار است که این هر دو کانون نه فقط دشمنان مغولان که رقیبان و خصمان شیعیان امامی نیز بودند. بنابراین وجود دشمنان مشترک، شیعه را به مغولان نزدیک می ساخت تا از این رهگذر و به یاریگری نیروی مهارناپذیر مغول، سنگر رقیبان را فتح و از پس قرن ها خویش را از زاویه تقیه و ستر خارج سازد. به واقع نیز حمله ی مغول به ایران از یک سو اسماعیلیان را از صحنه ی سیاسی محو کرد و از دیگر سوی با برانداختن خلافت عباسی به شیعیان امامی مجال داد تا بدان جا پیش روند که چند سده بعد مذهب شان در ایران رسمیت گیرد (ترکمنی آذر، ۱۳۸۴: ۱۹۵). اگرچند اظهار این نظر که ضربه خوردن رقیبان شیعیان امامی در تهاجم مغول را به حساب تسویه حساب و انتقام شیعیان باید گذاشت البته به دور از اظهار نظری علمی و محققانه است. اما به هر روی از لابه لای صحایف تاریخی می توان گزارش هایی یافت که این نزدیکی و همیاری شیعه با مغولان را خاصه در این دو واقعه ی مهم عصر هجوم مغول نشان می دهند. از باب نمونه می توان به چند مورد از این روایات اشارت کرد:

خواجه رشیدالدین فضل الله در قسمت فتح قلاع ملاحظه بدست هلاکوخان، از همکاری خواجه نصیرالدین توسی با مغولان در سقوط اسماعیلیان و تسلیم خورشاه سخن می گوید. «و در آن وقت مولانای سعید خواجه نصیرالدین توسی که اکمل و اعقل عالم بود» و جمعی دیگر از بزرگان «که بغیر اختیار بدان ملک افتاده بودند... و میل ایشان به هواخواهی هلاکوخان، هرچه تمامتر... همواره با یکدیگر پنهان مشورت می کردند که آن ملک را به وجه احسن و طریق اسهل مسخر هلاکو شود» (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۳: ۹۸۵). آقسرایبی در همین باب می نویسد: «به دلالت خواجه نصیر که وزیر مطلق صاحب دعوت ملاحظه بود و مکانت او پیش ملاحظه به مثابتی بود که او را خواجه کاینات گفتندی، فتح آن قلاع میسر گشت» (آقسرایبی، ۱۳۶۲: ۴۷). شبانکاره ای پای را فراتر می گذارد و می گوید: «و ارشاد و

هدایت در قهر و قمع آن ملاعین، تدبیر و رای افضل الحکماء المتأخرین خواجه نصیرالدین توسی بود... که تقریر داد که مواخذت خورشاه به چه طریق میسر شود و قهر و قمع تبع و لشکر ایشان به چه نوع صورت بندد... و پادشاه جوانبخت [هلاکو] بر مقتضی تدبیر او کار کرد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۶۲).

نقش تشیع و شیعیان را در سقوط بغداد نیز می‌باید از موجبات درجه اول در حساب آورد (بیانی، ۱۳۸۲: ۱۴۵). در حادثه تسخیر بغداد و برانداختن خلافت دیرپای عباسیان از شخصیت‌های شیعی در منابع مکرر سخن می‌رود. شیعیان که خاندان عباسی را غاضب حق خلافت اهل بیت و لاجرم حاکمیتی جائز و نامشروع می‌شناختند، پیش از واقعه‌ی مغولان نیز برای مقابله با خلافت عباسی از هر نیروی موثری که خلاف جهت دستگاه خلافت حرکت می‌کرد سود می‌جستند که از آن میان، اقلیت مسیحی بغداد را نام می‌توان برد. حتی احتمال داده‌اند میان این دو گروه روابط دوستانه‌ای برقرار بوده است. چندان که در یکی از درگیری‌های میان مسیحیان و حکومت، افرادی که تحت تعقیب حکومت بودند توانستند خود را برهاند و به خانه‌ی رضی‌الدین علی بن طاووس - فقیه بزرگ شیعی - پناه برند و در امان مانند (همان، ۱۵۰). با هجوم مغولان، شیعیان در وجود صحراگردان مغول، وجود دشمن دشمن را دریافتند، دشمنی قوی پنجه که این بار می‌توانست ضربه‌ی نهایی را بر پیکره‌ی فرتوت خلافت پانصد ساله عباسیان فرود آرد:

«هلاکو بعد از مهم اسماعیلیان به سعی خواجه نصیرالدین توسی عازم درالسلام بغداد شد» (خواندمیر، ۱۳۳۳/ج ۲: ۲۳۵). در مسیر حرکت به سوی بغداد «خان مغول، فرمانروایان نواحی کردستان و لرستان را به اطاعت خواند... حسام‌الدین بدر بن خورشید از سرکردگان کرد از اطاعت خلیفه سرپیچید و با مغولان سازش کرد... حسام‌الدین که خود صوفی و زاهد و شیعه مذهب بود به پشتیبانی مغولان به نجف رفت و شورشی علیه خلافت به راه انداخت» (بیانی، ۱۳۸۲: ۱۴۴). پیش از فتح بغداد نیز فقهای حله - که پایگاه اصلی شیعیان امامی محسوب بود - حاکمیت کفار مغول را بر تابعیت از خلیفه‌ی مسلمان ارجح شمردند و بزرگان ایشان همچون مجدالدین بن طاووس، سدیدالدین یوسف بن مطهر و شمس‌الدین ابی‌العز مکتوبی نزد ایلخان فرستادند که «ما همه ایل و مطیعیم و پیروی تاتار و اخبار ایلخان را در اخبار اجداد خویش از امامان اثنا عشر شنیده‌ایم» (وصاف، ۱۳۷۲: ۲۸) و با خواندن قسمتی از خطبه علی بن ابیطالب خطاب به مردم عرب در مورد ورود افرادی به بغداد که «چهره‌هاشان چون سپرهای تو بر تو است، حریر و دیبا پوشند و اسب‌های گزیده نگهدارند و آن جا کشتار سخت شود...» از هلاکو امان طلبیدند، اظهار ایلی و تبعیت کردند و از خان مغول، شحنه و

حاکم مغولی درخواست نمودند و به ورود شحنةی مغولان، «...استقبال کردند و بر فرات پل بستند و به وصول ایشان شادی‌ها نمودند» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۱۰۱۹) و خان مغول را به فتح بغداد تشویق و تحریض کردند. هلاکو که از لشکرکشی‌های پیشین به بغداد و عدم موفقیت آن‌ها باخبر بود و به قول رشیدالدین «از کثرت لشکر بغداد اندیشه می‌کرد» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۱۰۰۴)، حسام‌الدین منجم را طلب داشت و در باب حمله به بغداد با او مشورت کرد. حسام‌الدین گفت: «مبارک نباشد قصد خاندان خلافت کردن و لشکر به بغداد کشیدن. چه تا غایت وقت هر پادشاه که قصد بغداد و عباسیان کرد از ملک و عمر تمتع نیافت و اگر پادشاه سخن بنده نشنود و آن‌جا رود زود شش فساد ظاهر شود...» (همان، ۱۰۰۶). هلاکو «خواجه نصیرالدین محمد توسی را طلب داشت و با وی کینکاج کرد... [خواجه] گفت: از این احوال هیچ یک حادث نشود. فرمود پس چه باشد؟ گفت آن‌که به جای خلیفه، هلاکوخان بود» (همان، ۱۰۰۷). خواجه رشیدالدین، اثر این مشاوریه خواجه نصیر در جازم شدن هلاکو به تسخیر بغداد را در یک بیت شعر چنین می‌نماید:

«ز گفتار دانا دل شه‌ریار / برافروخت چون لاله در نوبهار» (همان‌جا)

به واقع اگر اصرار و همفکری خواجه نصیر در تحریض هلاکو نبود، شاید وساطت ملازمین سنی مذهب هلاکو او را به مصالحه با خلیفه و تقسیم قدرت دنیوی و معنوی می‌کشاند و این وضع موقعیت شیعیان را چون گذشته در خطر می‌افکند (ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۰: ۱۴۰).

اگر خواجه نصیر و علمای شیعی حله عوامل خارج از دستگاه خلافت محسوب بودند، می‌توان از مویدالدین ابن‌علقمی وزیر شیعی المستعصم عباسی به عنوان عامل شیعی داخل دستگاه خلافت یاد کرد. درباره‌ی همکاری ابن‌علقمی با مغولان و نقش او در سقوط بغداد بسیار بیشتر از نقش خواجه نصیر نوشته و گفته شده است. حتی بعضی کسانی که خواجه نصیر را در سقوط بغداد میرا دانسته‌اند، نقش ابن‌علقمی را پذیرفته‌اند (جعفریان، ۱۳۶۸: ۷۷). منهای سراج، ابن‌علقمی را مسبب لشکرکشی هلاکو به بغداد می‌داند: «وزیر دارالخلافة که رافضی و بدمذهب بود با امیرالمومنین خلاف کرد و در سر و خفیه به نزدیک هلاکو مکتوبات نبشت و با ایشان بساخت و کفار را استدعا کرد و لشکرهای گرد کرده عراق را به طریق اجازت از بغداد به اطراف فرستاد و بر روی امیرالمومنین چنین نمود که با کفار صلح افتاده است و او را به لشکر حاجت نیست. بعد از آن‌که بغداد از لشکر خالی گشت، کفار مغول به حوالی بغداد رسیدند.» (منهای سراج، ۱۳۶۳: ۲/ ۱۹۱). و صاف نیز معتقد است که ابن‌علقمی با هلاکو مکرر تماس گرفته و مکتوب فرستاده و او را به بغداد دعوت نموده است (وصاف، ۱۳۷۲: ۱۶). ابن

خلدون نیز می‌گوید از زمان محاصره قلاع اسماعیلی، ابن علقمی با نامه‌نگاری «هلاکو را به تصرف بغداد تحریض می‌کرد و گفته بود که این کار بس آسان است» (ابن خلدون، ۱۳۸۳/ج ۴: ۹۰۰). باری نقش این وزیر شیعی مذهب در سقوط بغداد را به تقریب تمام منابع تایید می‌کنند. به عنوان نمونه علاوه بر مورخان ذکر شده، اشاره به نقش ابن علقمی در سقوط بغداد را در آثار مورخین دیگری همچون ابن کثیر، خواندمیر، ذهبی، ابن شاکر، ابن وردی نیز می‌توان یافت (رک: جعفریان، ۱۳۶۸: ۷۷) از پس فتح بغداد، هلاکو برای تثبیت موقعیت خویش و کسب مشروعیت، علما را در مدرسه مستنصریه بغداد گرد آورد و از آن‌ها فتوا خواست که سلطان کافر عادل، افضل است یا سلطان مسلمان جائز؟ علمای مذاهب چهارگانه به اجماع از جواب خودداری کردند. رضی‌الدین علی بن طاووس از علمای شیعی به تفضیل سلطان کافر عادل بر مسلمان جائز فتوا نوشت (کسایب، ۱۳۷۶: ۳۱۳) و حکومت خان مغول را مشروعیت بخشید.

درباره نقش شیعیان در روند فتوحات مغول و موضع ایشان نسبت به تاتاران و نزدیکی و همکاری با این نو دولتان اگرچند بسیاری این قول را که «سرانجام دست تشیع از آستین مغول بدرآمد و کار را یکسره کرد» (بیانی، ۱۳۸۲: ۱۲۴) اغراق‌آمیز و بدور از واقع می‌دانند اما حتی پژوهشگران شیعی معاصر که سعی‌شان بر منزه کردن علمای شیعی از اتهام همکاری با مغولان بخصوص در قتل و کشتار و ویرانی بغداد است، نیز بدین مسئله قائلند که «هم خواجه نصیر، هم ابن علقمی، همچنین شیعیان و عالمان شهر حله وقتی غارتگری‌های مغولان را دیدند و عدد نفرات آن‌ها... را مشاهده کردند، امید خویش را در مقاومت بر باد داده و تصمیم گرفتند از طریق کنار آمدن با آن‌ها به نحوی آنان را وادار به پذیرش فرهنگ اسلامی کنند، هرچند مقدم بر آن نجات دادن عالمان و کتابخانه‌ها بود» (جعفریان، ۱۳۶۸: ۸۸) همین هوشیاری سبب شد که تشیع قوام گرفته... و مقطعی تازه در رشد و گسترش تشیع پدید آید (همان‌جا).

حله؛ کانون علمی تشیع و رونق و شکوفایی آن در عصر مغول

شهر شیعی حله، شهری بود بزرگ، میان کوفه و بغداد در سواد عراق و گسترده در دو سوی فرات (حاجی‌تقی، ۱۳۸۸: ۴۱). حله را امرای شیعی مذهب بنی مزید برآوردند و آن را پایگاه شیعیان قرار دادند. ابن خلکان می‌نویسد: «سیف‌الدوله صدقه بن منصور در سال ۴۹۵ هجری شهر حله را بنا کرد و باعشیره و سپاهیان خویش در آن سکونت گزید» (ابن خلکان، ۱۳۶۴/ج ۲: ۴۹۰). اگرچند حله از این پیش نیز وجود داشته و خاندان بنی مزید بدان منطقه کوچ کرده و آن را وسعت و عظمت

بخشیده‌اند. این توسعه و عمران بدان پایه بوده است که مورخان، امیر مزیدی حله -سیف‌الدوله- را بانی این شهر شمرده‌اند.

موقعیت حله در فرات میانه با آب فراوان، شبکه منظم آبیاری و آب و هوای معتدل، این شهر را مرکز تولید محصولات کشاورزی ساخت. در عهد خلافت الناصرلدين الله عباسی (حک: ۶۲۲-۵۷۵ق) پل بزرگی بر فرات بستند. بدین سان دو ساحل شهر به هم پیوسته شد. با این پل جاده اصلی بغداد-کوفه به حله منتقل شد. شاهراه تجاری‌ای که آن را از بهترین و زیباترین راه‌ها در پهنه زمین شمرده‌اند (ابن جبیر، ۱۳۷۰: ۲۶۲). علاوه از این‌ها حله از طریق نهرها و کانال‌هایی که فرات را به دجله و بغداد می‌پیوست، میانه راه آبی به شمار بود. بدین سان حله، بغداد را به خلیج فارس متصل می‌کرد و این همه شرایطی بود برای رونق روزافزون تجارت و صنعت در این شهر (حاجی‌تقی، ۱۳۸۸: ۴۶). ابن‌جبیر این رونق را چنین توصیف می‌کند: «حله را بازارهایی است با رونق، جامع موسسات شهری، صنایع و حرفه‌های ضرور. شهری است قوی بنیان و آباد و پر جمعیت» (ابن‌جبیر، ۱۳۷۰: ۲۶۱).

جمعیت حله را شیعیان امامی تشکیل می‌دادند. این ویژگی و نیز رونق اقتصادی و توسعه شهری در حله، بستر مناسبی برای مهاجرت خاندان‌های علمی شیعه به این شهر و در نتیجه زمینه پیدایش مکتب علمی حله گردید (حاجی‌تقی، ۱۳۸۸: ۴۸). از نیمه‌ی سده ششم با تجمع علما، فقها و متکلمین شیعی و تاسیس مساجد، مدارس و کتابخانه‌ها و تشکیل حلقه‌های تدریس شهر حله به مهم‌ترین کانون علمی-فرهنگی شیعیان امامی بدل شد.

شهر حله همان‌گونه که در بخش پیشین اشارت رفت، در دوره دوم یورش مغولان به تدبیر علمای خویش از گزند تاناران در امان ماند. علمای شهر نه همان با قبول تابعیت مغول، شهر را از ویرانی و مردمش را از کشتار عام نجات دادند، که با نزدیکی به فاتحین و همکاری و همیاری با ایشان ابتدا در سقوط بغداد و برافتادن خلافت ایفای نقش کردند (از طریق خارج شدن از تابعیت بغداد و قبول تابعیت مغول و تحریک و تحریض هلاکو به لشکرکشی به بغداد) و پس از آن دست‌اندرکار مشروعیت بخشی به حکومت تازه‌پای ایلخانیان (به طور مثال از طریق فتوای مشهور سید بن طاووس در مستنصریه بغداد به سود هلاکو) و استحکام آن از طریق پذیرش مناصب حکومتی (پذیرش مناصب نقابت، قضا و... توسط علمای شیعی حله که تا پیش از حمله مغول از همکاری با عباسیان سرباز می‌زدند) گشتند. ویرانی و انهدام بسیاری از شهرها در حملات مغولان و مصون ماندن حله از این یورش‌ها به علاوه توان اقتصادی و تجاری که این شهر داشت، آن را به مرکز اقتصادی عراق بدل کرد. فی‌المثل در عصر

حکومت مغول زمانی که ابن بطوطه اقطار دنیای اسلامی را در می‌نوردد و همه جا از شهرهای خرد و کلانی می‌گوید که هنوز آثار ویرانی‌ها و غارت و قتل‌های مغولی را در آن‌ها می‌توان دید و امصار و مدنی که از پس یورش تاتاران دیگر هیچ گاه عظمت و مجد گذشته خویش را بدست نیاوردند، در سفر به حله آن را به بزرگی و وفور نعمت و رفاه می‌ستاید (ابن بطوطه، ۱۳۵۹: ۲۳۸).

همپای این رشد و توسعه روزافزون اقتصادی، کانون علمی شیعی حله نیز رو به اعتلا نهاد و پر رونق‌ترین و شکوفاترین دوره‌ی خود را در عهد ایلخانان مغول تجربه کرد. تجمع علما و فقهای بزرگ، وفور مدارس و کتابخانه‌ها و رونق و رفاه اقتصادی‌ای که به علمای حله امکان می‌داد حتی مواریث علمی باز مانده از ایلغار مغول در شهرهای دیگر چون بغداد را نیز به حله منتقل کنند، چنان‌که فی‌المثل در قحط و وبای عام بغداد پس از حمله مغول « مردم حله، سیب و مواد غذایی به شهر [بغداد] می‌آوردند و... در برابر مواد غذایی، کتاب‌های ارزشمند و... را به قیمت بسیار پایینی می‌خریدند» (ابن فوطی، ۱۳۸۱: ۳۶۱). موقعیت علمی این شهر شیعی را بیش از پیش در این وانفسای رکود علمی و ویرانی و قحط‌الرجال که دامان جهان اهل سنت را گرفته بود ارتقا و اعتلا داد و جایگاه اقتصادی، سیاسی و البته علمی و فرهنگی شیعیان را استحکامی بی‌سابقه بخشید. استحکامی که در دوره مغول به گسترش و نفوذ تشیع در سطح جامعه و نیز در سطح کلان حکومتی انجامید.

نتیجه‌گیری

عصر حکمرانی مغولان در ایران لااقل از منظر مذهب شیعه امامی نقطه‌ی عطفی بس مهم به شمار است. در این دوره تشیع از پس قرن‌ها از زاویه تقیه خارج و در عرصه اجتماع گسترش وسیع می‌یابد. بالاتر آن‌که - اگرچند برای مدتی محدود - در جایگاه مذهب رسمی حکومت قرار می‌گیرد. در میان تمام عوامل برشمارده در تحقیقات تاریخی برای رشد و گسترش بی‌سابقه همچون برافتادن سیطره مذهبی عباسیان، محروم شدن اهل سنت از پشتیبانی حکومت، تساهل و تسامح مذهبی مغولان، انگیزه‌های سیاسی بعضی ایلخانان در حمایت از تشیع و شیعیان و... بر مسئله فضای باز مذهبی و مناظرات علمی آزادانه میان ارباب مذاهب و پیروزی علمای شیعی در میدان بحث و نظر علمی نیز تاکید فراوان رفته است.

نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که ایلغارهای مغول - اگرچند بدون تعصب و جهت‌گیری مذهبی خاص از سوی ایشان - شهرها و مراکز علمی و پایگاه‌های فرهنگی رقیبان شیعیان را به باد

غارت و نیستی داد و از آن سوی جامعه شیعی با نزدیکی و اظهار تابعیت به مغولان خود را از این ورطه‌ی سقوط رهانید.

مجموع این مطالب نشان گر آن است که اگرچند تسامح مذهبی مغولان و البته قدرت علمی علمای بزرگ شیعی آن عهد همچون علامه حلی، فخرالمحققین (فرزند علامه حلی)، رضی‌الدین علی بن طاووس، مجدالدین بن طاووس، محمد بن محفوظ و ... را به هیچ روی نمی‌توان نادیده گرفت اما چنین مناظراتی را نیز البته نمی‌توان مصداق مناظرات آزاد و برابر و کاملاً علمی ارزیابی کرد. چه، یورش مغولان، با ویران کردن شهرها، نابودی مدارس و موارث علمی، کشتار و آواره‌ساختن دانشوران و ... فضای جامعه ایران را که اکثریت قاطع آن را اهل سنت تشکیل می‌دادند به رکود علمی و فلج فرهنگی کشانیده بود. به واقع این حملات، بضاعت یکی از طرفین مناظرات یعنی جامعه علمی اهل سنت را به شدت تحلیل برده بود. از این روی توجه به این نکته شایان اهمیت فراوان است که رشد و رونق تشیع امامی و مراکز علمی این مذهب به موازات رکود علمی اکثریت اهل تسنن جامعه اسلامی روی داده است. بنابراین در کنار تمامت عوامل و اسباب دیگر در تحلیل این موضوع نقش غلبه‌ی رکود و خمود علمی بخشی وسیع از جامعه اسلامی در این عصر را در گسترش تشیع نبایست نادیده انگاشت.

منابع:

کتاب:

- آقسرایبی، محمود (۱۳۶۲)، تاریخ سلاجقه (مسامره الاخبار و مسایره الاخیار)، تصحیح عثمان توران، تهران: اساطیر
- ابن اثیر، عزالدین بن علی (۱۳۵۵)، الکامل تاریخ بزرگ اسلام، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: علمی
- ابن بطوطه، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۹)، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ابن جبیر، محمد بن احمد (۱۳۷۰)، سفرنامه، ترجمه پرویز اتابکی، مشهد: آستان قدس رضوی
- ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۸۳)، تاریخ العبر، ج ۴، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی
- (۱۳۶۶)، مقدمه، ج ۲، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: علمی فرهنگی
- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۴)، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، قم: انتشارات رضی
- ابن فوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۱)، الحوادث الجامعه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران

- بویل، جی.ا (۱۳۸۹)، تاریخ ایران کمبریج بخش مغولان، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب
- بیانی، شیرین (۱۳۸۲)، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران: سمت
- پرایس، کریستین (۱۳۵۵)، تاریخ هنر اسلامی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۵۴)، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام
- جوزجانی، منہاج سراج (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب
- جوینی، علاء‌الدین عطا‌الملک (۱۳۶۲)، تاریخ جهانگشا، تحریر منصور ثروت، تهران: امیرکبیر
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۳۳)، حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۲ و ۳، تهران: کتابخانه خیام
- درانی، کمال (۱۳۷۶)، تاریخ آموزش و پرورش ایران قبل و بعد از اسلام، تهران: سمت
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۷۳)، جامع‌التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی،

تهران: البرز

- شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۶۳)، مجمع‌الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر
- شوشتری، نورالله (۱۳۶۵)، مجالس‌المومنین، تهران: کتابفروشی اسلامیة
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، تاریخ‌گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر
- مقدسی (۱۳۶۱)، محمد بن احمد، احسن‌التقاسیم فی معرفه‌الاقالیم، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان

- مکی، محمد کاظم (۱۳۸۳)، تمدن اسلامی در عصر عباسیان، ترجمه محمد سپهری، تهران: سمت
- نرشخی، ابوبکر (۱۳۵۱)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن نصر القباوی، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران

- نسوی، نورالدین محمد (۱۳۶۶)، سیرت جلال‌الدین، ترجمه محمدعلی ناصح، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: سعدی

- ورداسبی، اباذر (۱۳۵۶)، ایران در پویه تاریخ، تهران: قلم
- و صاف‌الحضرة شیرازی (۱۳۷۲)، تاریخ و صاف، تحریر عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

- یاقوت حموی، شهاب‌الدین (۱۳۸۰)، معجم‌البلدان، ج ۵، ترجمه علینقی منزوی، تهران: میراث فرهنگی

مقالات:

- ترکمنی‌آذر، پروین (۱۳۸۰)، موقعیت شیعیان ایران در دوره ایلخانان، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۳۱، صص ۱۴۱-۱۲۷
- جعفریان، رسول (۱۳۶۸)، نقش شیعیان در سقوط عباسیان، کیهان اندیشه، شماره ۲۳، صص ۸۹-۷۷

- حاجی تقی، محمد(۱۳۸۸)، جغرافیای تاریخی حله بستر شکوفایی مدرسه حله در دوره ایلخانی، تاریخ ایران، شماره ۶۰/۵، صص ۳۹-۵۵
- عدالت، عباس(۱۳۸۹)، فرضیه فاجعه زدگی: تاثیر پایدار فاجعه مغول در تاریخ سیاسی اجتماعی و علمی ایران، بخارا، شماره ۷۷ و ۷۸، صص ۲۶۲-۲۲۷
- غفرانی، علی(۱۳۸۳)، سرگذشت علوم قرآنی در ماوراءالنهر از سقوط سامانیان تا آمدن مغولان، مطالعات اسلامی، شماره ۶۵ و ۶۶، صص ۲۱۰-۱۸۹
- کسایی، نورالله(۱۳۷۶)، سرگذشت دانشمندان و مراکز دانش در حمله مغول، نامه پژوهش، شماره ۴، صص ۳۲۲-۲۸۹
- (۱۳۶۸)، از نظامیه تا مستنصریه، مقالات و بررسی ها، شماره ۴۷ و ۴۸، صص ۱۲۰-۹۵
- متانی، رقیه(۱۳۸۷)، کتابخانه در دوران مغول، تاریخ پژوهی، شماره ۳۴ و ۳۵، صص ۱۰-۱
- نقوی، نقیب(۱۳۶۷)، سیری در کتابخانه های اسلامی، مشکوه، شماره ۲۱، صص ۱۷۸-۱۵۸
- ولی زاده، حمیدرضا(۱۳۸۳)، نظری اجمالی به اوضاع خراسان بعد از حمله مغول، تاریخ پژوهی، شماره ۱۹، صص ۱-۲۴